



❖بسیاری از جمله در میان نیروهای حاکم در ایران بر این ادعا هستند که مذاکره با آمریکا یک تقسیم کار مشترک میان آمریکا و اسرائیل و در واقع یک فریب برای تدارک حمله غافلگیرانه بود.نظر شما چیست؟

قضاوت قطعی در این مورد دشوار است؛ به‌خصوص اینکه چنین ادعایی نیازمند مستندات معتبر است. اما بنده صرفاً بر اساس منطق سیاست، دلیل متقنی برای پروژه فریب بودن اصل مذاکره نمی‌بینم.بازیگران سیاسی اصولاً دنبال تحقق اهداف‌خودبا کمترین هزینه ممکن هستند. اتفاقاً بعدی می‌نماید ترامپ هم به دلیل سنخ شخصیتی و رویکرد کلی اش گزینه درگیر شدن در جنگ و تقبل هزینه‌های هنگفت طولانی شدن احتمالی آن را بر گزینه دستیابی دیپلماتیک به اهداف مورد نظرش ترجیح داده باشد. او بارها اعلام کرد که ایران هیچگاه نباید بمب اتم داشته باشد. این به معنای مخالفت او با حفظ هرگونه ظرفیت بالقوه ایران برای دستیابی به چنین وضعیتی بود. البته ایران همواره هدف و تمایل به دستیابی به چنین توانمندی را رد کرده اما در منطق سیاسی و استراتژیک آمریکا و اسرائیل و دیگر قدرت‌های غربی صرف این پتانسیل مهم بوده و نه اهداف و تمایلات واقعی یا اعلامی ایران.

❖چرا مذاکرات به نتیجه نرسید و در میانه کار ناگهان اسرائیل به ایران حمله کرد که این حمله بعید است بدون چراغ سبز آمریکا بوده باشد؛ به‌خصوص اینکه خود آمریکا هم وارد معرکه شد...

شواهد زیادی وجود دارد که در مجموع نشان می‌دهد ایران در چندماه منتهی به جنگ اراده جدی برای حل و فصل دیپلماتیک مشکلات پرونده هسته‌ای و حتی تمایل به توافق‌هایی فراتر از آن با آمریکا داشت اما اولاً این اراده، از لحاظ زمانبندی تحولات منطقه و جهان دچار معضل تأخر و تأخیر زمانی بود یعنی فرصت‌های متعددی را پشت سر گذاشته بود. برای مثال، حتی بعد از زیر ضرب رفتن برجام هم از سوی ترامپ و هم نیروهای تندرو ایران، در دوره اول ریاست جمهوری ترامپ و یا دوره بایدن شرایط مناسب‌تری برای یک مصالحه منصفانه وجود داشت که بخشی از این فرصت‌ها به خاطر ضرب‌آهنگ سریع تحولات منطقه و بخشی هم به دلیل تعلل و تنازعات مربوطه در داخل ایران از دست رفته بود. با اینکه خود برجام هفت کفن پوسانده اما هنوز هم دعوای «خدمت و خیانت» این یا آن مقام در مذاکرات مربوط به آن هنوز هم در فضای سیاسی و رسانه‌ای ایران پایان نیافته است. علاوه بر این تأخر و تأخیر، سبک و سیاق دیپلماسی ایران در مذاکرات منتهی به جنگ هم در ناگامی آن بی‌تاثیر نبود. سبک و سیاق دیپلماسی و الگوی مذاکرات ایران با آمریکا طی دوره دوم‌ماه پیش از جنگ از ابتکار عمل و خلاقیت چندانی متناسب با آن شرایط بسیار خاص و بحرانی بر خوردار نبود و به‌ویژه تناسب چندانی با شخصیت و سبک و سیاق ترامپ نداشت. ترامپ خواهان آن بود که سریعاً و صریحاً ایران برنامه غنی‌سازی خود را تا حدی که نگرانی حاد اسرائیل را هم برطرف سازد متوقف کند. این خواسته ترامپ البته از لحاظ حقوقی ناموجه و نوعی زورگویی بود اما اینکه راه مقابله با این زورگویی، از طرف ایران، تداوم سیاست و زبان تکراری و کلیشه‌ای شده نظیر اصرار مستقیم و شعارگونه بر حفظ حق غنی‌سازی و... بوده باشد از همان زمان محل بحث و تردید بود؛ آن هم در شرایطی که طر ف مقابل ثبات رای و حوصله چندانی برای مذاکرات فرساینده نداشت و اصولاً نگاه چندان استراتژیک و سنجیده‌ای هم به روند

مذاکرات و موقعیت‌ها و محدودیت‌های طرف ایرانی نداشت. ایرانی‌ها گویا حتی تهدید نظامی و مهلت اعلامی دوم‌ماه ترامپ را هم چندان جدی نگرفته بودند. البته شاید، مقامات و مذاکره کنندگان ایرانی با توجه به موارد دیگری از تصمیمات عجولانه و تعیین مهلت‌های متعددی که از سوی ترامپ اعلام شد اما چندان برقرار نمانده بود، نظیر سیاست تعرفه‌ها یا جنگ اوکراین، در این مورد نیز شاید تصور می‌کردند که صرف ورود ایران به فرایند مذاکره و روند آن عملاً آن تهدیدها را از حیز جدیت و اعمال خارج خواهد کرد. همچنین این تصور شاید از عادت‌واره ناشی از تجربه مذاکرات برجام ناشی می‌شد (که بیش از دو سال طول کشید). غافل از اینکه، علاوه بر شرایط و ویژگی‌های متفاوت تیم آمریکایی، یک عامل شتابزای دیگر هم در این دوره وجود داشت که آن هم اسرائیلی بود که درگیر یک جنگ فراگیر در منطقه بود و خواهان تسری هر چه بیشتر آن به ایران، اسرائیل مکرر از آمادگی خود برای حمله به ایران سخن می‌گفت و سعی می‌کرد هر چه بیشتر و سریع‌تر ترامپ را با برنامه و اهداف خود همراه سازد. به هر حال، به‌ویژه از جلسه چهارم که بی‌ثباتی‌های مواضع و مطالبات آمریکایی‌ها بیشتر شد، خطر شکست مذاکرات آشکارتر شد.

❖به نظر شما آیا در آن شرایط، سیاستی با الگوی دیگری برای دیپلماسی و مذاکرات قابل اجرا بود که احتمال توفیق بیشتری داشته باشد؟

بله! طبق ادبیات علمی و تجربیات علمی حل منازعه، حل منازعات مزمن و پیچیده بین‌المللی، که منازعات ایران و آمریکا نمونه‌ای از این منازعات است، نیازمند استراتژی‌های خاصی است. فرض بر این است که این منازعات حتی به فرض اراده جدی طرفین برای حل آن‌ها، به سادگی و در یک مر حله و یا یک دوره هر چند طولانی مذاکره قابل حل و فصل نیستند زیرا این منازعات طبعاً با مجموعه پیچیده و متعارضی از زمینه‌ها و عوامل داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین موقعیت‌ها و ملاحظات منفعتی، حیثیتی و هویتی گره خورده‌اند که به سادگی قابل جمع و تفریق نیستند. یکی از استراتژی‌های مطرح در این مورد، استراتژی سم‌ر حله‌ای موسوم به MTR است. این استراتژی شامل سه مر حله متوالی است که با مدیریت منازعه Conflict Management شروع می‌شود که به معنای کاهش سطح تنش و بر خورد میان طرفین است، سپس وارد مر حله تحول منازعه Conflict Transformation می‌شود که به معنای تغییر عرصه و موضوع منازعه است و سرانجام آن، مر حله حل و فصل اختلافات Conflict Resolution است. بعد از روی کار آمدن پزشکیان ایران به خوبی مر حله نخست این استراتژی، یعنی کاهش سطح تنش را آغاز کرد. شعار انتخاباتی تعامل با جهان، ادامه سیاست بهبود روابط با کشورهای عربی، که البته قبل از پزشکیان شروع شده بود، واکنش‌های پایین‌تر از سطح انتظار به اسرائیل در مورد ترور هنیه و حملات متعدد به حزب‌الله و رهبران آن و سرانجام، تعویق عملیات موسوم به وعده صادق ۳ که قرار بود در پاسخ به حملات بی‌سابقه هوایی اسرائیل به ایران در آبان‌ماه ۱۴۰۳ انجام شود، همگی نمونه‌هایی از این تلاش‌ها بود. مهمتر از همه، اعلام آمادگی برای شروع مذاکرات هر چند غیر مستقیم در عمان. اما با توجه به مجموعه حساسیت‌ها و مخاطراتی که وجود داشت ایران می‌توانست در جریان مذاکرات وارد مر حله دوم یعنی «تحول منازعه» شود که نشد!

❖تحول منازعه به چه معناست و چگونه می‌تواند عملیاتی و اجرا شود و آیا اصولاً برای ایران امکان‌پذیر است؟

**تحول منازعه به معنای تلاش برای تغییر نگاه خود و طرف مقابل نسبت به مسائل و اختلافات مزمنی است که ذهنیت‌های منفی یا وابستگی به مسیر را در دو طرف ایجاد کرده است. بازیگران سیاسی و فعالان حل منازعه برای غلبه بر بن‌بست‌های ناشی از این وضعیت ضمن حفظ ارزش‌های اصلی خود سعی می‌کند آن ارزش‌ها را در قالب موضوعات دیگری که امکان هم‌سویی و هم‌منفعتی بیشتری با طرف مقابل در آن وجود دارد، مطرح کنند. برای مثال ایران می‌توانست و همچنان می‌تواند با استفاده از ظرفیت‌های خود در زمینه‌های حقوق خود را در قالب موضوعات دیگری که امکان هم‌سویی و هم‌منفعتی بیشتری با طرف مقابل در آن وجود دارد، مطرح کنند. برای مثال ایران می‌توانست و همچنان می‌تواند با استفاده از ظرفیت‌های خود در زمینه‌های حقوق خود را در قالب موضوعات دیگری که امکان هم‌سویی و هم‌منفعتی بیشتری با طرف مقابل در آن وجود دارد، مطرح کنند.**

تحول منازعه به معنای تلاش برای تغییر نگاه خود و طرف مقابل نسبت به مسائل و اختلافات مزمنی است که ذهنیت‌های منفی یا وابستگی به مسیر را در دو طرف ایجاد کرده است. بازیگران سیاسی و فعالان حل منازعه برای غلبه بر بن‌بست‌های ناشی از این وضعیت ضمن حفظ ارزش‌های اصلی خود سعی می‌کنند آن ارزش‌ها را در قالب و با عنوان مسائل و موضوعات دیگری که امکان هم‌سویی و هم‌منفعتی بیشتری با طرف مقابل در آن وجود دارد، مطرح کنند. برای مثال ایران می‌توانست و همچنان می‌تواند حقوق خود را در مورد برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز با قرار دادن پرونده هسته‌ای در چارچوب و حتی ذیل یک یا چند مسئله و ارزش فراگیرتر و دارای جاذبه بیشتر برای طرف مقابل مطرح کند. به نظر بنده دو موضوع و مسئله یکی «امنیت منطقه‌ای» و دیگری «توسعه منطقه‌ای» ظرفیت زیادی برای تحول منازعه هسته‌ای ایران داشته و هنوز هم دارد. ایران در گفتار سیاسی و همچنین دست‌ورکار مذاکرات خود می‌توانست و همچنان می‌تواند با تأکید بر اینکه مسئله و نیاز اصلی اش نه نفس توانمندی هسته‌ای و یا نفس توان موشکی و... است، بلکه به دنبال تأمین امنیت ملی، ثبات سیاسی و توسعه پایدار کشورش است؛ این همان چیزی بود که در چند دهه اخیر چینی‌ها و ویتنامی‌ها هم در گفتار و هم در کردارشان به آن روی آوردند. پرونده هسته‌ای را از زیر ضرب حساسیت‌های مزمن و حتی هیستریک شده طرف مقابل خارج سازند. دیپلمات‌های ایرانی اگر دستشان باز باشد، طی مذاکرات احتمالی آینده می‌توانند بر این دو مسئله، و یا چه‌بسا مسائل جدید دیگری پای بفشارند و حتی از موضع یک طلبکار و بر حق مدعی شوند که کشورشان طی دوره ۴۷ ساله بعد از انقلاب تحت فشارهای مختلف، از جمله تحمیل جنگ‌ها و تحریم‌های طولانی به‌ویژه از سوی غرب، همواره هم امنیت و هم توسعه‌شان را در تهدید دیده‌اند. همچنین سیاست‌مدران و دیپلمات‌های ایرانی می‌توانند به صراحت اعلام کنند که به‌رغم همه فشارها و بدعهدی‌های طرف‌های مقابل، دولت و مردم‌شان هم اکنون بیش از هر زمان دیگری آمادگی دارند تا این اهداف و ارزش‌های بنیادین‌شان را که حق طبیعی همه کشورها و جوامع است در پیوند با دیگر مسائل منطقه و جهان و به عبارت دیگر در پیوند با یک پروژه مشترک امنیت و توسعه منطقه‌ای و حتی جهانی دنبال کنند. اتفاقاً این دومسئله‌یاد دیگر مسائل مشابه، ظرفیت گفتمانی بیشتری برای ایجاد هم‌مسئله‌گی با آمریکای دوران ترامپ و همچنین برخی از بازیگران منطقه‌ای را در خود دارد. چنانچه این هم مسئله‌گی ایجاد شود، آنگاه پرونده هسته‌ای می‌تواند در ذیل این موضوع با حساسیت کمتری مورد بحث قرار گیرد و به توافق منصفانه‌تری بینجامد یک توافق پراگماتیستی منصفانه هسته‌ای صرف‌نظر از ابعاد و پیچیدگی‌های فنی موضوع، که در صلاحیت بنده نیست می‌توانست و می‌تواند مثلاً شامل سه مؤلفه تعلیق، خروج اورانیوم‌های با غلظت بالا از دسترسی صنایع نظامی ایران و تلاش برای تأسیس یک کنسرسیوم منطقه‌ای و حتی جهانی برای حفظ و ارتقاء سرمایه‌ها و توانمندی‌های علمی و تکنولوژیک هسته‌ای کشور باشد. اتفاقاً بحث کنسرسیوم که گویا در جریان مذاکرات قبلی از سوی برخی میانجیان منطقه‌ای مطرح شده بود می‌تواند یکی از حلقه‌های پیوند موضوع هسته‌ای هم با امنیت منطقه‌ای و هم با توسعه منطقه‌ای باشد زیرا سرمایه‌ها و دستاوردهای ارزشمند علمی و تکنولوژیک ایران در این زمینه را حفظ می‌کند و در خدمت اقتدار و امنیت کشور و توسعه ملی و منطقه‌ای قرار می‌دهد. (البته آنچه بنده در اینجا عرض کردم صرفاً ایده‌های خام یک گدای گوشه‌نشین آماتور است و در این مورد بسیار پیچیده، صلاح و مصلحت مملکت را خسران و متخصصان و کارآزمودگان سیاسی و دیپلماتیک و فنی و اقتصادی‌بهرتری دانند).

❖مسئله اسرائیل چه می‌شود؟

همانطور که به دلایل متعددی که پیشتر عرض کردم ایران بعد از انقلاب، نمی‌توانسته و همچنان نمی‌تواند اسرائیل را به رسمیت بشناسد و همچنین نمی‌تواند نسبت به حقوق تضییع‌شده فلسطینیان بی‌تفاوت باشد، اما شاید می‌تواند از نقش یک چالشگر نظامی درگیر، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، فاصله بیشتری بگیرد و مسائل و حقوق فلسطینیان را علاوه بر ابعاد بشردوستانه، در عرصه‌های سیاسی و دیپلماتیک و حقوقی و تلاش برای اجماع‌سازی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دنبال کند. مهمتر اینکه زبان سیاسی و دیپلماتیک ایران باید مناسبات با اسرائیل را دائماً از اختلافاتش با آمریکا و اروپا جدا کند. اتفاقاً یکی از نقاط ضعف مذاکرات اخیر به‌ویژه در جلسات آخر این بود که ایران بر این جداسازی متمرکز نشد. با خلاقیت و سرعت عمل دیپلماتیک و دستیابی به یک توافق پراگماتیستی هسته‌ای شاید ایران می‌توانست از دام جنگی که اسرائیل سال‌ها آن را طراحی و آماده‌سازی و زمینه‌سازی کرده بود بپرهیزد و با این ابتکار عمل، ترامپ را که به لحاظ سبک سیاست و الگوی شخصیش نیازمند یک دست‌نورد سریع برای خودش بود به سوی خود جلب کند و او را به یک میانجی و نه طرف جنگ تبدیل کند و حتی او را به اعلام جشن یک «پیروزی دیپلماتیک» بکشاند. در حالی که متأسفانه این اسرائیل بود که با استفاده از تأخر و تأخیر سیاست و دیپلماسی ایران و با استفاده از ویژگی‌های شخصیتی ترامپ او را به شریک پروژه ویرانگر خود تبدیل کرد و بلافاصله هم او را به اعلام مثلاً جشن یک پیروزی نظامی کشاند. ایران می‌توانست این بازی را با هزینه کمتری ببرد و البته هنوز هم می‌تواند ضمن حفظ و ارتقاء توانمندی نظامی متعارف خود، که عجالتاً همانا توانایی موشکی است هر چند دسترسی به دیگر توانمندی‌های متعارف نیز منفی نیست، با موقعیت بهتری به بازی‌های آینده برگردد. در پایان این نکته را اضافه کنم که به باور بنده چنانچه ایران بتواند از یک سو منازعات و اختلافات مزمن و پیچیده خود را به طرقی از طرق ممکن و مطلوب با غرب و به‌ویژه آمریکا حل کند، و از طرف دیگر با توسعه و تعمیق روابط خود با دیگر کشورهای منطقه، به سوی همگرایی و ایجاد یک نظام امنیت منطقه‌ای حرکت کند، امکان‌های بسیار بیشتری برای مهار اسرائیل در کل منطقه و از جمله در ارتباطش با ایران فراهم خواهد شد.

#### سیاستمداران



#### غزه مال ماست

وزیر دارایی رژیم صهیونیستی مدعی شد: «غزه بخشی جدایی‌ناپذیر از اسرائیل است و شهرک‌سازی در این منطقه نزدیک‌تر از هر زمان دیگری است.»
بتسلئیل اسموتریچ، وزیر دارایی تندرو رژیم صهیونیستی در اظهارات جنجال‌برانگیز خود ادعا کرد: «غزه بخشی جدایی‌ناپذیر از اسرائیل است.»
اسموتریچ همچنین تأکید کرد: «ما این همه قربانی ندادیم تا غزه را از یک عرب به عرب دیگر تحویل دهیم.» این اظهارات در حالی مطرح می‌شود که روزنامه عبری «یدیعوت آحارونوت» نوشت که بتسلئیل اسموتریچ از نزدیک شدن به بازسازی شهرک «غوش قطیف» در نوار غزه خبر داده است. این مواضع نشان‌دهنده سیاست‌های تندرو و افراطی رژیم صهیونیستی در قبال غزه است. رژیم صهیونیستی همچنان به حملات خود علیه مردم غزه ادامه می‌دهد و محاصره این منطقه را تشدید کرده است.



#### با دمشق گفت‌وگو می‌کنیم

فرمانده نیروهای دموکراتیک سوریه (قسد) در سخنانی بر وحدت سوریه تأکید کرد و گفت که گزینه اصلی گفت‌وگو با دمشق است. «مظلوم عبیدی» فرمانده نیروهای دموکراتیک سوریه در گفت‌وگو با شبکه خبری الحدث تأکید کرد که قسد رسماً خواهان بازگشت نهادهای دولتی سوریه به شهرهای الرقه، الحسکه و دیرالزور شده است. وی افزود که قسد در نشست پاریس که به زودی برگزار می‌شود، حضور خواهد داشت. عبیدی درباره آینده نظامی سوریه اعلام کرد که روند ادغام حدود ۱۰۰ هزار نیروی مسلح قسد در وزارت دفاع سوریه یک فرآیند بزرگ است و هدف نهایی تشکیل یک ارتش واحد و مرکزی برای کل این کشور است. به گفته او، این ادغام در چارچوب «مرکزیت نظامی» صورت خواهد گرفت و سوریه دیگر دو ارتش مجزا نخواهد داشت. فرمانده قسد تأکید کرد که همه طرف‌ها بر وحدت سوریه توافق دارند و سیاست «عدم تمرکز» به معنای تجزیه این کشور نیست.



#### مخالفت آلمان با فرانسه

صدراعظم آلمان گفته که در شرایط فعلی، به رسمیت شناختن کشور فلسطین را گام مناسبی نمی‌دانند. «فردریش مرتس» صدراعظم آلمان دیروز (سه‌شنبه) تصریح کرد که به رسمیت شناختن کشور مستقل فلسطین باید یکی از مراحل پایانی برای تحقق راه حل دودولتی باشد. وی با اشاره به ضرورت توقف درگیری‌ها، خواستار دستیابی به یک آتش‌بس در غزه شد و بر لزوم بهبود فوری وضعیت بحرانی در نوار غزه تأکید کرد. مرتس گفت رژیم صهیونیستی باید شرایط فاجعه‌بار در این منطقه را اصلاح کند. صدراعظم آلمان همچنین تأکید کرد که نباید هیچ‌گونه جابه‌جایی جدید جمعیتی یا گامی در جهت الحاق کرانه باختری صورت گیرد. با این حال، مرتس اعلام کرد که در شرایط فعلی، به رسمیت شناختن کشور فلسطین را گام مناسبی نمی‌دانند. در پی جنایات بی‌شمار رژیم صهیونیستی در نوار غزه، کشورهای اروپایی از سوی شهروندان قاره سبز و سازمان‌های حقوق بشری تحت فشار قرار گرفته‌اند تا کشور مستقل فلسطین را به رسمیت بشناسند. دولت فرانسه وعده داده است که در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در ماه سپتامبر، این اقدام را انجام خواهد داد.